**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتاد و پنجم\_ 24 اسفند 1399**

**[اشاره به مبانی سید سیستانی در مسأله]**

مبنای حضرت آقای سیستانی در باب تأثیر قصور قدرت در مرحلۀ تنجز و فرق تعارض با تزاحم، مفصلا گذشت، اگر بخواهم با یک عبارت جامع، که اشکالاتی را هم که ایشان بیان کرده، با پاسخ­ها توضیح داده باشم، عرض می کنم، ایشان:

1. معتقد است که درگیری دو دلیل در تعارض مربوط است به مرحلۀ جعل و درگیری در تزاحم ربطی به مرحلۀ جعل ندارد، بلکه مربوط است به مرحلۀ تنجز. این ادعای اول.
2. ادعای دوم این است که قدرتی که در باب تزاحم از آن یاد می کنیم، قدرت به معنای دوم است، که به آن قدرت تامه می گویند.

قدرت تامه یعنی قدرت بر جمع بین دو متعلق تکلیف. گاهی من می توانم هم نماز بخوانم، هم ازالۀ نجاست از مسجد کنم، در سعه وقت است، قادر هستم، گاهی از انجام هر دو فورا عاجز هستم، باید یک تکلیفی را تصور کنیم، که آن تکلیف فعلی و معلوم باشد، و من نتوانم آن تکلیف فعلی معلوم را با تکلیف فعلی معلوم دیگر، جمع کنم، عاجز باشم، از آنجا که قدرت تامه یعنی قدرت بر جمع بین متعلق دو تکلیف، جزء تقسیمات ثانویه و لاحقه بر تکلیف است، و متأخر است رتبتاً عن نفس الحکم، اگر بتوانیم اطلاق دلیل صل را، در مرحلۀ جعل مقید کنیم به ترک ازاله و اطلاق ازاله را در مرحلۀ جعل مقید کنیم به ترک صلاة ، تقیید کرده اییم حکم را به ما هو متأخرٌ عن نفس الحکم. و عرف مساعدت با تقیید حکم بما هو متأخر رتبةً عن نفس الحکم ندارد، لذا نمی توان درگیری تعارض و تزاحم را به این نحوه در مرحلۀ جعل با اطلاق و تقیید حل کرد، و این قصور قدرت خود را در مرحلۀ تنجز نشان خواهد داد، و این معالجه را در درگیری بین این دو دلیل باید در مرحلۀ در امتثال قرار داد و تنجز نه در مرحلۀ جعل. در مرحلۀ جعل هر دو مطلق هستند.

حال معنای این که در مرحلۀ جعل هر دو مطلق هستند این است که هیچ مانعی ندارد، علی نحو القضیة الحقیقیه و به تعبیر ایشان علی نحو الخطاب القانونی بگوید «صلِّ» به صورت مطلق و بگوید «ازل النجاسة عن المسجد» باز به صورت مطلق. آن چه مشکل ساز است دو جعل نیست بلکه مرحلۀ امتثال و تنجز به مشکل بر خواهیم خورد و آن جا باید معضله را حل کرد.

پس یکی از ارکان مبنای سید سیستانی برای این که اثبات کند در تزاحم در مرحلۀ جعل درگیری نیست این است که خطابات را به نحو قضیۀ حقیقه و به تعبیر دیگر به نحو خطاب قانونی تفسیر می کند.

**[اعتراضات به مبنای سید سیستانی]**

و بر همین اساس است که اعتراضاتی به مبنای ایشان در این که قصور قدرت در جمع بین دو متعلق تکلیف این تأثیرش در مرحلۀ تنجز است و مبنای ایشان در فرق بین تعارض و تزاحم که مبتنی بر پذیرش خطابات قانونیه و قضیۀ حقیقه بودن است، اعتراضاتی شده است که ایشان به دو اعتراض اشاره می کند و هر دو اعتراض را پاسخ می دهد

**[اعتراض اول]**

اعتراض اول این که این بیان شما، این تقریب مذکور از طرف شما، در فرق بین تعارض و تزاحم، مبتنی است بر تفاوتی که شما بین خطابات قانونیه و خطابات شخصیه قائل هستید.

**[مراد از خطابات قانونیه]**

اینجا داخل پرانتز توجه کنید مراد ما و ایشان از واژۀ خطابات قانونیه، آن مبنای مشهور نیست که در برابر قضایای حقیقیه باشد، مراد از خطاب قانونی، قطب مقابل خطاب شخصی است، که با همان قضیۀ حقیقه بودن هم قابل جمع است.

به هر حال معترض می گوید فرقی که شما بین تعارض و تزاحم گذاشتید، و قصور قدرت در تزاحم را مربوط به مرحلۀ تنجز گرفتید، و در تزاحم در مرحلۀ جعل خلافا لآخوند و عراقی درگیری قائل نشدید، این مبنا و این تقریب، مبتنی است بر فرق بین خطابات قانونیه و خطابات شخصیه. و گفتید به نحو خطاب قانونی، جعل وجوب صلاة مطلقا، و جعل وجوب ازاله مطلقا، مانعی ندارد، چون خطاب قانونی است نه شخصی.

**مع ان مرجع الخطاب القانونی، علی القول بالانحلال و هو الحق، الی الخطابات الشخصیة بعدد الافراد**،

شما باید همان قضیۀ حقیقه خودتان را یا به تعبیر خودتان خطاب قانونی را تجزیه و تحلیل کنید، اگر بخواهم مثال بزنم. کسی مشت خود را پر از کشمش می کند و ای مشت را می بیند. حال این مشت را باز می کند و به هر شخصی یک عدد کشمش می­دهد این می شود انحلال.

به صورت سربسته خطاب قانونی می گوید «صل»، می گوید « ازل النجاسة عن المسجد» می گوید « انقذ الغریق» منتها هر کدام از این موضوعات برای خود حکمی را بر می دارد، اگر شما ده غریق داشته باشید، مولا دو گونه می تواند سخن بگوید. «انقد هذا الغریق» «انقذ هذا الغریق»، یک به یک. این می شود خطاب شخصی، یا به نحو قضیۀ حقیقی و قانونی بگوید «انقذ الغریق» در این جا به عدد افراد این خطاب منحل می شود. پس بنابر پذیرش انحلال با تفسیری که گفتم دیگر فرقی اساسی و ماهوی بین خطاب قانونی، با خطاب شخصی، باقی نمی ماند. فقط فرق بین خطاب قانونی، با خطاب شخصی در نحوۀ ابراز قانون و نوع مبرز است. اما مبرز، و فی کلیهما، واحد. چیست آن مبرز واحد؟ و هو تکالیف شخصیه بعدد الافراد،

پس خطاب شخصیه با خطاب قانونی شد مآلاً یکی، فقط نوع مبرز تفاوت پیدا کرد.

حال اشکال این است که **فاذا لم یکون هناک مصحح لتوجیه خطابات شخصیة کما فی موارد قصور القدرة، و عدم امکان الجمع بین الامتثالین، کانقاذ غریقین، فی آن واحد، فانّه لا یوجد مصحح، للخطاب القانونی أیضا.**

معترض به آقای سیستانی می گوید لب و اساس حرف شما در این که در تزاحم در مرحلۀ جعل درگیری نیست، این است که جعل بر نحو قضیۀ قانونیه است، اگر جعل به نحو قضیۀ شخصیه بود، سرایت می کرد آن مشکل در مرحلۀ امتثال به مرحلۀ جعل ولی چون به نحو قضیۀ قانونیه است، نه.

این حرف شما آقای سیستانی است. معترض می گوید، مگر نه این است که حقیقت قضایای حقیقه و قانونیه انحلال است، مگر نه این است که معنای انحلال این است که هر فردی از موضوع یک حکم را برای خود بر داد، پس اگر به نحو قضیۀ حقیقیه هم ابراز کند، مبرز افراد خارجی هستند، و وقتی مبرز افراد خارجی بودند، فرقی بین قضیۀ قانونیه با قضیۀ شخصیه باقی نخواهد ماند، چه به نحو قضیۀ قانونیه بگوید «انقذ الغریق» این جا این «انقذ الغریق» به تعداد افراد غریق منحل می شود و هر غریقی یک حکم می گیرد برای خود. پس چه بگوید انقذ الغریق به نحو قضیة قانونیه، چه به نحو قضیۀ شخصیه بگوید «انقذ هذا الغریق» و «انقذ هذا الغریق».

همچنان که در قضایای شخصیه اگر مکلف قدرت ندارد، نمی توانم بگویم به نحو وجوب عینی «انقذ هذا الغریق»، «انقذ هذا الغریق» و خود شما این حقیقت را در قضایای شخصیه می پذیرید، به همین بیان به نحو قضایای قانونیه هم نمی­توان گفت؛ چون مآل و مرجع قضایای قانونیه باز، همان خطابات شخصیه است و چون به نحو قضیۀ شخصیه دو خطاب کردن به کسی که قادر به جمع نیست، قابل تصور نیست، به نحو قضیۀ قانونیه هم که بازگشتش به همان قضایی شخصیه است نخواهد بود. و همان طور که اگر خطاب، خطاب شخصی بود، قدرت تامه نیست و این عجز از امتثال، این قصور قدرت، محدد در مرحلۀ جعل و انشاء است اگر قضیه شخصیه بود، در قضایای قانونیه هم که بنا شد، مرجعش همان قضایای شخصیه باشد، باید قصور قدرت را مؤثر در مرحله جعل بدانیم، نه در مرحلۀ تنجز آن­گونه که شما گفتید.

این هم بیان مفصل و کامل برای این که این اعتراض واضح شود.

حال آقای سیستانی می خواهد این اعتراض را با دو بیان جواب دهد.

جواب اول

جناب معترض تمام کوشش شما این بود که بگویید فرق ماهوی بین خطاب شخصی و خطاب قانونی نیست الا در مبرِز و الا در مبرَز چون مآل قضایی قانونی به قضایای شخصی است در ناحیه مبرَز فرقی نیست. اما اشکال من به شما این است که فرق بین خطاب شخصی و خطاب قانونی فقط در مورد مبرِز به تنهایی نیست. بله مبرز در این دو قضیه متفاوت هستند اما علاوه در تفاوت در مبرِز در مصحح جعل هم متفاوت هستند.

**[مراد از مصحح جعل]**

هر وقت کلمۀ مصحح جعل را شنیدی، مقصود این است که جعل وقتی درست است که توجیه پذیر باشد و وقت توجیه پذیر است که برای ایجاد داعی در اوامر و زاجر در نواهی در نفس متکلم باشد، آنجا که بنا است امری ایجاد داعی در مکلف، نهیی ایجاد زاجر کند در نفس مکلف، به این ایجاد داعی و زاجر می گویند مصحح جعل، هر وقت گفتند مصحح جعل مرادشان آن چیزی است که داعی بر انجام ایجاد می کند فی الاوامر و زاجر درست می کند در نواهی. حال ایشان می خواهد بگوید، فرق بین قضایای قانونیه و قضایای شخصیه فقط در نوع مبرز نیست، بلکه در مصحح جعل هم با یکدیگر فرق دارند که ان شاء الله فردا عرض خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .